

سلسلہ مباحث امامت و مہدویت

۴

معرفتِ محبتِ خدا

شرح دعای اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ

حضرت آیتہ اللہ العظمیٰ صافی کلیا کانی مدظلہ الشریف



معرفت محبت خدا

شرح دعای اَللّٰهُمَّ غَنِّ نَفْسَكَ

حضرت آیتہ العظمیٰ

آقای حاج شیخ لطف اللہ صافی کلپاگیانی مدظلہ العالی



مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلامت علیها

نام کتاب: معرفت حجت خدا

مؤلف: آیه الله العظمیٰ حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

لیتوگرافی: اهل بیت علیهم السلام

چاپخانه: سپهر - قم

تاریخ چاپ: دیماه ۱۳۷۵ / نیمه شعبان ۱۴۱۷

تیراژ: ۵۰۰۰

قیمت: ۲۶۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۶۱۹۷-۰۹-۴

ISBN: 964 - 6197 - 09 - 4

ایران - قم - خیابان ارم - صندوق پستی ۳۹۳۹ / ۳۷۱۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خداوند جل و علی را که عنایت نمود در
آستانه یک هزار و یکصد و شصت و دومین سالروز ولادت پر
برکت حضرت ولی عصر حجة ابن الحسن العسکری
ارواحنا فداه چهارده اثر از سلسله مباحث امامت و مهدویت به
قلم حامی و مروّج مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و
نگهبان مخلص مرزهای عقیده، مرجع عالیقدر حضرت آیه الله
العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی (مد ظله العالی)
رابه منتظران و شیفتگان لقای آن حضرت تقدیم
نماییم.

این آثار گرانقدر شامل بحثها، پرسشها و پاسخهای گوناگون
پیرامون زندگی، خصائص، اوصاف، غیبت و ظهور آن حضرت،
توسط آن مرجع بزرگ در سنوات گذشته در مناسبتها و
فرصتهایی پیرامون موضوع بسیار ارزنده و بنیادین

«ولایت و امامت عامه و خاصه» خصوص امامت و مهدویت حضرت بقیة الله مولانا حجة بن الحسن العسکری ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تألیف و بوسیله ناشران معتبر کشور مکرراً چاپ و نشر گردیده است.

چهارمین اثر از این سلسله مباحث به نام «معرفت حجت خدا» است، امیدواریم چاپ این کتاب شریف مورد رضای خداوند متعال و منظور نظر کیمیا اثر حضرت بقیة الله مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و عاکفان عتبه مقدس آن غوث زمان و قطب جهان قرار گیرد.

بمنه و کرمه

انتشارات حضرت معصومه علیها السلام

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۱۷

(شرح دعای اللّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ)

«اللّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ»
«اللّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ»
«اللّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

بسمه تعالی شأنه

«اهداء»

لا عذب الله امي انها شربت

حب الوصي وغذتنه باللبن

وكان لي والد يهوى ابا حسن

فصرت من ذي وذا أهوى ابا حسن

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم فاطمه خانم صافی دختر
مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد علی، هم حجره و شریک بحث با
مرحوم آیت الله میرزای شیرازی، که مشتاق لقاء حضرت صاحب
الزمان ارواحنا فداه بود، هدیه می نمایم.

بانوئی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت
عاشوراء با حال خضوع و خشوع و بکاء، همچنین در شوهر داری و
تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من
رنج فراوان برد.

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا».

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أدعوه فيجيبني وان كنت بخيلاً حين
يستقرضني والحمد لله أدعوه ولا أدعو غيره ولو دعوت
غيره لم يستجب لي دعائي والصلاة والسلام على أمين
وحيه وخاتم رسله أبي القاسم محمد وآله الطاهرين.
سيما الذي بيمنه رزق الوري وبوجوده ثبتت
الأرض والسماء ناموس الدهر وولي العصر الحجة ابن
الحسن المهدي أرواحنا وأرواح العالمين له الفداء.
اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وكثر أعوانه
واجعلنا من أنصاره وشرفنا بالفوز بلاقائه انك
مجيب الدعاء.

قال الله تعالى:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا
دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^(١)

وقال النبي ﷺ:

«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(٢)

١ - سورة بقره، آية ١٨٦.

٢ - كافي، ج ٢، ص ٤٦٨، طبع آخوندي.

مقدمه

بر حسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام به واسطه فتنه‌های زیاد و آزمایش‌های شدیدی که پیش می‌آید، حفظ دین سخت دشوار می‌شود و از بونه امتحان جز افرادی که در شدائد شکیبا و در معرفت و ولایت استوار و پابر جا باشند بی غل و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهیها و اغواثات و انحراف‌ها از حق فراوان می‌شود و حتی به اسم اسلام بدعت‌ها می‌سازند و شبهه‌ها منتشر می‌کنند و تحیرها و سرگردانیها ایجاد می‌نمایند و چنان شود که بر حسب بعضی روایات شخص صبح می‌کند، در حالی که مؤمن است و شام می‌کند در حالی که منافق یا کافر است و همچنین شب می‌کند در حال اسلام و ایمان و صبح می‌کند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می‌نماید، آنچنان تمیز و تخلیصی پیش می‌آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه‌ور شوند و چنان شود که

کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «الله» را نتواند بگوید مگر بطور پنهانی، و برای کسی ایمانش سالم نماند.

«إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقِ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ»^(۱)

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفق گردند و پای ثبات و استقامت آنها را تندترین بادهای فتنه نلغزاند:

اولاً - از آن روزگار و عصر و دوران، در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده‌اند که این آگاهی قبلی پس از پیش آمد آن حوادث موجب قوت ایمان اهل بینش و معرفت می‌گردد. ثانیاً - هشدارها داده‌اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند بر حذر نموده‌اند. چنانکه در نهج البلاغه از حضرت مولی علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

ذَٰكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ
مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ ذَٰكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَىٰ أَكْبَرَ
مِنَ الْمُعْطَىٰ ذَٰكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ بَلْ مِنْ
النُّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ
غَيْرِ إِحْرَاجٍ ذَٰكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ. كَمَا يَعْضُ الْقَتَبُ غَارِبَ
الْبَعِيرِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعِنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»^(۲)

«این پیش آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده)

۱ - التحصين في صفات العارفين مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق ص ۲۲۷.

۲ - نهج البلاغه، خطبة ۲۲۹.

وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می شود که عطا شده اجرش از عطا کننده بزرگ تر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب، بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگوئید بدون اینکه در حرج مانده باشید، این زمانی است که بلا شما را بگذرد چنانکه پالان، کوهان شتر را می گزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت و چه دور است این رجاء و امیدواری».

ثالثاً - بر حسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می مانند مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش های بزرگ و درجات بلند وعده داده اند.

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن حکایت اسلام آوردن «جندل بن جنادة بن جبیر» ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَفَّهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^(۱)

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او، خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان، ایشانند آنانکه خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است:

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» ثم قال تعالى:

«أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

«قرآن هدایت برای پرهیزکاران است آنانکه به غیب ایمان می آورند. پس فرمود: ایشان حزب خداوند آگاه باشید که همانا حزب خدا غالب است.»

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر حسب روایت ابو خالد کابلی از آن بزرگوار، می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ مَا ضَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرًّا وَجَهْرًا»^(۱)

«به تحقیق که اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند از اهل هر زمان دیگر فاضل ترند برای اینکه خدا آنچنان خردها و فهم‌هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان

را در این زمان به منزلهٔ جهاد کنندگان با شمشیر در پیش
روی رسول خدا ﷺ قرار داده است ایشان حقاً مخلصند و به
راستی شیعهٔ ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در
پنهان و آشکارند».

در کتاب «محاسن برقی» سند به «فیض بن مختار» رسانده که گفت:
شنیدم که حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ
الْقَائِمِ فِي فِسْطَاطِهِ قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ
كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ سَيْفَهُ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» (۱)

«هر کس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی
منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد) مثل کسی است که با
حضرت قائم علیه السلام در خیمهٔ آن حضرت باشد. سپس درنگی کرد و
فرمود: نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد. پس از
آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله
به شهادت رسیده باشد».

و از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنی بسیار است از
جمله از آنس بن مالک روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ
خَمْسِينَ مِنْكُمْ» (۲)

۱- منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۳، ص ۴۹۸.

۲- کنز العمال، جلد ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۳۰۹۷۷.

«بر مردم زمانی می آید که از برای صبر کننده بر دینش، اجر پنجاه

نفر از شما می باشد (خطاب پیغمبر ﷺ به اصحاب است)».

و رابعاً دستور و توصیه فرموده اند که با دعاء و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می دهد بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حق انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیب است که روحیه صبر و شکیبائی انسان را قوی می سازد و او را در برابر ناملات ثابت قدم و پایدار می نماید.

و لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجوئید. زیرا این توجه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می نماید.

و حاصل اینکه برای حفظ ایمان، مداومت بر توجه به خدا و دعاء، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب وقت و سید و مولی و پیشوا و امام عصر - ارواحنا فداء - بیش از حد تصور است. لذا در کتابهای دعا، دعاهائی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی

علی دینک».

و یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولی اعظم خدا - عجل الله تعالی فرجه - بر آن مواظبت داشته و در آن از خدا معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجتش را مسئلت می نمایند دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» است.

این دعا را ثقة الاسلام «محمد بن یعقوب کلینی» رضی الله عنه که هم زمان با حضرات نواب اربعه - رضوان الله تعالی علیهم - می زیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام به دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی کاتب کتاب کافی مشهور به ابن زینب یا ابن ابی زینب که از قدمای محدثین بزرگ شیعه می باشد در کتاب نفیس و معتبر «غیبت» این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شیخ اجل محمد بن علی بن الحسین معروف به صدوق رضی الله عنه که در سال ۳۸۱ در گذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه که یکی دیگر از کتب اربعه است در کتاب ارزنده «کمال الدین و تمام النعمه» که همواره مورد استناد و اعتماد علماء و محققین بوده و هست به سه طریق دیگر در باب «ما رُوي عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام» این دعای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعاء شریف بر حسب روایتی که در کافی مقدم بر حدیث دیگر، روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سه روایت

کمال‌الدین این است:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتِكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ
لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

و در روایت دیگر «کافی» که روایت ۲۹ این باب است متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ
أَعْرِفْهُ قَطُّ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

که معلوم است اگر چه صحت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل
و بلکه قابل قبول است اما متن اول که به پنج سند روایت شده معتبرتر و
جمله‌هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و
وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم

«وَأَنَا لِأَمْرَاءِ الْكَلَامِ وَفِيْنَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا
تَهَدَّأَتْ عُصُونُهُ»^(۱)

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم، که ریشه‌های آن در

ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح‌تر و بلیغ‌تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اول را در بحث و تفسیر می‌گذاریم.

اعتبار سند دعاء:

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است، و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می‌نماید^(۱).

انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است، علاوه بر آن بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادله سنن عمل می‌شود. اما به نظر حقیر سند دعاء واجد اعتبار کافی است و به نیت ورود، خواندن آن جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حد بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح

۱- و از جمله مؤید صحت حدیثی که متضمن این دعا است این است که در «کمال الدین» و مصباح المتجهد شیخ علیه الرحمه، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعائی که ما از آن گفتگو می‌نمائیم آغاز شده است فقط به جای «لم اعرف رسولك» فرموده است و این دعاء نیز دعای شریفی است که سید در «جمال الاسبوع» فرموده است که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود پس به پرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعاء را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را به آن مخصوص گردانید پس بر آن اعتماد کن.

و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می‌توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

اما ضعیفانی چون مرا غواصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه‌های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض بینش و آگاهی نمائیم و بدانیم که در این مسیر که عالی‌ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هر چه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قلّه‌هایی بس بلند پرواز کنیم در برابر صاحبان مراتب عالی‌تر مانند نوزادی می‌باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوهها و اقیانوسها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می‌نمائیم.

بخش اول: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

و در پایان نیز بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت إن شاء الله تعالی.

لغات دعا

بخش اول

لغات دعاء

۱ - الله:

«الله» اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات و ابن خالویه در «اعراب ثلثین سوره» می گوید:

«اسْمٌ لَا يَنْبَغِي إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ»

«اسمی است که سزوار نیست مگر برای «الله» جل ثناؤه»

و در قول خدای تعالی: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»^(۱) گفته شده است. یعنی؛ آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او الله باشد غیر از او می شناسی؟ یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم که به تصریح بعضی «اسم اعظم» است و در اینکه

مشتق است یا مشتق نیست و در مطالب دیگر علمای بزرگ ادب و لغت و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتابهای شرح اسماء الحسنی و کتابهای لغت و تفسیر و شرح ادعیه، فرموده‌اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسیهای عمیق را همان کتابها کافی و وافی است. فقط در اینجا اجمالاً می‌گوئیم: «الله» که از آن تعبیر به اسم جلاله می‌شود دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت که بنابر این یک مسمی بیشتر نخواهد داشت و در این دلالت تفاوت نمی‌کند که این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعینی باشد یا تعینی و در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسماء حسنی اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد در نظر نیست مگر، در مثل «هو» این ادعا بشود؛ راغب می‌گوید: اصل «الله» «اله» است که همزه‌اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» استشهاد نموده است و بنابر آنکه مشتق باشد. چنانکه از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود؛ در اینکه اصل «الله» «اله» بوده است اختلافی نیست. هر چند در اینکه همزه آن حذف شده و به جای آن الف و لام آورده شده است یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر، الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنانکه در سر قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحثهای ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقمندان می‌توانند آنها را در کتابهای نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق «اله» نیز چند وجه فرموده‌اند:

وجه اول اینکه اصل آن از «آله» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است بر هر معبودی که به حق یا باطل عبادت شود. اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت «الله» معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین یا اینکه به ربوبیت آن و اتصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده‌اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی‌شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد زیرا شرک در الوهیت و معبودیت همچنانکه گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزیلی خدا در عبادت او است، حاصل می‌شود، گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلاً چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیاء شریک خدا دانستن واقع می‌شود. پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنانکه نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می‌پرستد، می‌نماید معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می‌پرستد، نیز نفی می‌نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون أنحاء شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می‌کند از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می‌گردد) نیز می‌شود.

بنابر این چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را به

معنایی که وهابیه‌ها می‌گویند و مجامع با توحید ربوبیت می‌شمارند نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد. بلکه وقتی نفی معبود غیر او را کردیم، نفی هر گونه شریکی را هم برای او نموده‌ایم و این در صورتی است که «الله» از «اله» (به فتح فا و عین) مثل «عبد» لفظاً و معنأ باشد و الا بر حسب اشتقاق دیگر، این توهم وهابیه‌ها که می‌خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعوای باطل دیگر خود قرار دهند به صراحت بطلانش معلوم است.

وجه دوم این است که «الله» مشتق از «آله» بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای «تحیر» است. چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^(۱).

خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ الصِّفَاتِ

وَضَلُّ هُنَاكَ تَضَارِيفُ اللُّغَاتِ»

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه بر ذیل و صفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی علیه السلام است:

«كَيْفِيَّةَ الْمَرْءِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا

فَكَيْفَ كَيْفِيَّةَ الْجَبَّارِ فِي الْقَدَمِ

هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعاً

فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدِثُ النَّسَمِ»

گفتم همه ملک حسن سرمایه تو است

خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

گفتا غلطی زمانشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه تو است

و بنابر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت، ظاهر

و بی نیاز از بیان است.

وجه سوّم اینکه مشتق از «وله» است؛ و بنابر این، اصل «اله» هم «وله»

است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت

«له» گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است

چنانکه می فرماید:

﴿كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^(۱).

و نیز می فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^(۱)

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است و لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید.»

و نیز می فرماید:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾^(۲)

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد.»

و در آیه دیگر فرمود:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً
وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^(۳)

«هر چه در زمین و آسمان است خواه نا خواه مطیع فرمان خدا است و به سوی او رجوع خواهند کرد.»

و از این جهت است که بعضی گفته اند: «الله محبوب الأشياء كلها».

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب بعض قواصر از او منحرف می شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می جویند، مع ذلک در سیر کلی، همه به سوی او می روند و بازگشت همه به سوی او است

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ

۱- سورة اسراء، آیه ۴۴.

۲- سورة بقره، آیه ۱۵۶.

۳- سورة آل عمران، آیه ۸۳.

تُرْجَعُونَ» (۱)

«پس منزّه و پاک است خدائی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».
و در لسان العرب است که:

«معنی و لاه ان الخلق یولّهون فی حوائجهم أي یضرعون الیه فیما یصیبهم ویفزعون الیه فی کل ماینوبهم».

وجه چهارم این است که از «آلّه یَلُوهُ لِیَاهَا» به معنای «احتجب» مشتق باشد. چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی شود. و در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
اللطیفُ الخبیرُ» (۲)

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».
و اسم «الباطن» نیز بر آن دلالت دارد و در حدیث است:

«إِنَّ اللَّهَ إِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا إِحْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَإِنَّ
الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَهُ كَمَا تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»

«خداوند متعال از عقلها محجوب و پنهان است چنانکه از بصرها و چشمها محجوب و پنهان است و به درستی که ملأ

۱- سورة يس، آیه ۸۳

۲- سورة انعام، آیه ۱۰۳.

اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می‌کنند همچنان که شما طلب می‌نمائید.

بنابر این، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجه پنجم این است که از «اله الی فلان» مشتق است یعنی به او سکون و آرام گرفت؛ به این جهت که عقول به او آرامش می‌یابد و جهان بینی اهل توحید به شناخت او باور بخش و موجب اعتماد می‌گردد و دلها به یاد او اطمینان پیدا می‌کند چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۱)

«آگاه باش که تنها با یاد خدا دلها آرام می‌گردد».

و در دعای عرفه است:

«مَاذَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَمَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ»

«چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا

کرد کسی که تو را گم کرد؟».

وجه ششم اینکه «إله» مشتق از «إله» (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت «إله» گویند که پناه حقیقی و مفزع همه است. بنابر این، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را نفی می‌نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق «إله» فرموده‌اند.

و اما «اللهم»؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده‌اند: معنای آن «یاالله» است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض

آن میم مشدد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنانکه تاء قسم به آن اختصاص دارد.

و فرّاء گفته است که: اصل «اللهم» «یا الله امنا بالخير» است. یعنی: ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اول ارجح و اقوی است.

۲ - عرفان و معرفت:

«معرفت و عرفان»، ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می باشد. زیرا علم، مطلق ادراک است و به تفکر در خود شیء نیز حاصل می شود. به عبارت دیگر می توان گفت: معرفت، اعم است؛ زیرا علم، ادراک حقیقت شیء است و معرفت، ادراک شیء است خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار.

و بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و جوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را می توان تفسیر نمود که هر کس شناخت حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سائر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزّه است، می شناسد، پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اول، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهائی است که از او سلب می شود و خارج از حقیقت ذات او است و می توان تفسیر نمود که هر کس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و جادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی بخش او است به بی نیازی و کمال، و سایر

صفات جلال و جمال می شناسد که بنابر این وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب، حاصل شده و به معرفت به حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد. و می توان تفسیر نمود که هر کس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی توان شناخت و درک آن میسر نیست، پروردگار خود را نیز می شناسد به اینکه حقیقت وجود و کنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنابر این وجه نیز معرفت، به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار، حاصل شده است؛ و در این معنی شاعر می گوید:

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

و می توان تفسیر نمود که هر کس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضاء و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می شوند. لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی شریکی می شناسد. بنابر این وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است. و تفسیر دیگر این است که هر کس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانائی و علم و ادراک است - هر چند محدود - می شناسد که آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است خود دارای تمام صفات کمالیه است زیرا بدیهی است که «فاقد شیء مُعطی آن نخواهد بود» و نیازمند کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
و نیز به تدبّر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به
خودش نداده چنانکه خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد
که بخشنده، هر چه از هستی و صفات جمال و جلال دارد از خودش
می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است.
و بنابر این وجه نیز عرفان در هر دو جزء به تدبّر در آثار فراهم
می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد نیز از این
دو قسم خارج نیست^(۱). که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در
ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن و اما معرفت «رب»
بنابر تمام وجوه به تدبّر در آثار حاصل می شود.

و لذا گفته می شود فلان کس خدا را می شناسد و گفته نمی شود خدا
را می داند. چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است نه به اندیشه
در ذات او.

و از سوی دیگر گفته می شود خدا فلان چیز را می داند و گفته
نمی شود که فلان چیز را می شناسد. زیرا معرفت بر علمی اطلاق
می شود که وصول به آن به تفکر باشد و خدا از آن منزّه است. بلکه علم
خدا حضوری و بدون سابقه تفکر و اندیشه و غیر مسبوق به جهل و
عدم است. گفته نشود که اگر معرفت باید مسبوق به تفکر و تدبّر در آثار

۱- وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده اند، می توانید در کتاب «مصباح
الفلاح» یا «نفایس العرفان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیه الله پدر نگارنده این
رساله است مطالعه فرمائید.

شیء باشد پس اینکه گفته می شود معرفت الله فطری است و در قرآن مجید می فرماید:

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱)

«در وجود خدا که فاطر آسمانها و زمین است شکی نیست.»

(همزه در آیه برای استفهام انکاری است).

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^(۲)

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده

است، هر آینه می گویند خدا.»

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید مثل آیه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^(۳)

«روی به جانب آئین اسلام آور و پیوسته از دین خدا که فطرت

خلق را بر آن آفریده است پیروی کن.»

و از احادیث شریفه استفاده می شود که معرفت خدا و رسول و امام

فطری است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می شود، دین فطری است؛ به یکی از دو معنی

است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده بلکه با فطرت او موافق

است و حرکت است در مسیری که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته

۱- سورة ابراهیم، آیه ۱۰.

۲- سورة لقمان، آیه ۲۵.

۳- سورة روم، آیه ۳۰.

باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند از آن سرباز نزده و ابراز تنفر نمی‌نماید و دین حاجت فطری او را بر می‌آورد.

مثلاً فطرت بشر خواهان عدالت و شایق به خیر و احسان است. از این جهت هر چه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی‌نماید. و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد از اینگونه پیشنهادهای استقبال می‌کند.

همچنین چون نیاز به خدا پرستی در فطرت بشر است و انسان احساس می‌کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای مطلق و بی‌نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیر متناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می‌خواهد که بتواند حوائج او را برآورد و او را در شدائد و سختیهای یاری دهد و یاد او آرام بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می‌بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بیند و می‌خواهد به مرکزی که بر تمام کاینات حکم فرما و مسلط و محیط بوده و پناهگاه او از این خطرات باشد اتکاء و اعتماد کند. و لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش که برآورنده این تمایلات فطری است به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند، زیرا همان چیزی است که او می‌خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می‌گوئیم معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می‌شود منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و

تصدیق می نماید و از قضایائی است که اگر چه محتاج به قیاس و برهان است اما قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است. چنانکه گفته اند «قَضَايَا قِيَاسَاتُهَا مَعَهَا» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که عدد چهار زوج است فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسأله «معرفت الله» می گوئیم: این قضیه که عالم، خدا و آفریننده دارد فطری است زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدید آورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می گوئیم: عالم ناظم غیبی و غیر مرئی دارد، فطری است. زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد نظم دهنده دارد. یا هر نظم و حسابی ناظم دارد پس عالم ناظم دارد. یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنابر این، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطق، این است که دلائل یک قضیه ای که مورد تصدیق قرار می گیرد با خود او باشد و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیاء تعلق نمی گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می شوند، منافات ندارد. زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد،

شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالأخره سومین معنا برای فطری بودن دین این است که انسان خود به خود و ناخود آگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد به سوی خدا متوجه می شود و در فرصتهائی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می افتد، حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریانها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخود آگاه به سوی خدا متوجه شدند یا عملیات و کارهائی از آنها سر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست. از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاریها وقتی که انسان امیدش از همه جا بریده و قطع شود دلش به سوی او متوجه می شود چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ ضَالِّينَ لِمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْقُرْآنَ﴾^(۱)

«بگو آیا می بینید، اگر عذاب خدا یا روز قیامت، برای شما آمد

آیا غیر خدا را می خوانید اگر شما راستگو باشید، بلکه او

را می خوانید.»

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت شده، همین معنی بیان شده است.

بر حسب این حدیث شخصی از امام صادق علیه السلام در باره خدا سؤال

نمود. حضرت در پاسخ او فرمود:

«هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ»

«آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟»

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شی‌ای از اشیاء هست که بتواند تو را از ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

«ذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنِّجَاءِ حِينَ لَا مُنْجِي

وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ»

«این شیء آن خدائی است که توانا بر نجات دادن است،

هنگامی که نجات دهنده‌ای نیست؛ و توانا به فریاد رسیدن است

هنگامی که فریاد رسنده‌ای نیست.»

و چه نیکو سروده است در این معنی مرحوم آیت الله والد رحمته در گنج

دانش:

شناسائی حق امری غریزی است

در این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افستی به دام ابتلائی

بجز او از که می جوئی رهائی

باری از جمله فرقه‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند ضد معرفت انکار است چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾^(۱)

«نعمت خدا را شناخته سپس انکار می‌کنند».

و می‌توان گفت این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است جهل مطلق به آنچه که به آن تعلق می‌گیرد ندارد. لذا اگر آن رانفی کرد انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است که این دو لفظ بگونه‌های دیگر استعمال می‌شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما بر شمردیم بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می‌رسیم.

چنانکه از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم معنی و تفسیر بعضی از احادیث مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» مکشوف می‌گردد.

و همچنین معلوم شد که عارف - اگر چه مقول به تشکیک است - به آن پیره زنی که از او پرسیدند خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخ‌های که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی‌گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک، در حرکت است، نیز اطلاق می‌شود. و لذا گفته‌اند «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ».

بلی در طبع هر داننده‌ای هست
که با گردنده گرداننده‌ای هست
از آن چرخک که می‌گرداند آن پیر
قیاس چرخ گردون را همی گیر
اگر چه از ازل یابی درستش
نگردد تا نگردانی نخستش



هم بر این عجوزه، عارف گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که
همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا
و اجزای آن را به این شکل در آورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و
بالا تر و حرکت جوهری با قوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ
چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت بلکه حرکات گوناگون
فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و
درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می‌شود،
همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم.»

و هم آنکه می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم.»

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می باشد.
هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می زند:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا سِوَى اللَّهِ»

«چیزی را ندیدم بجز خدا».

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقّه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می دانند و می خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند عارف نمی گویند. بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیاء و اوصیا که اولیای مسلم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

۳ - نفس:

«نفس» در لسان عرب و کتاب و سنت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که از جمله به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

معنی اول این است که نفس گفته می شود و از آن، آن حیثیت و ناخیه

وجود انسان قصد می‌شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حد اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان می‌گردد؛ باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان باز دارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرائز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حب نفس، حب جاه و سایر میلها و غرائز است که اگر چه همه را تحت سه قوه «شهویه» و «غضبیه» و «واهمه» می‌شمارند، وجود انسان میدان عملیات این غرائز و تنازع آنها است و به این ملاحظه نفس در برابر عقل گفته می‌شود.

در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَٰنِ
الْجَنَّةِ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^(۱)

«هر کس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام رب)

بترسد و نفس را از هوی و هوس باز دارد به تحقیق که بهشت

جایگاه او است.»

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تاثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرائز دیگر است. زیاده جوئی های نفس در اعمال غرائز و میل او به خوشگذارنی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن باز داشت و در این راه باید

انسان تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرائز را در خود بمیراند و معنی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر ﷺ به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند فرمود:

«رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ وَبَقِيَ عَلَيْكُمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»^(۱)

«از جنگ و جهاد کوچک برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگتر برای شما باقی است».

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مدد کار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا که انسان گمان کند نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائت نفس است و چنان نفس او را در معرکه‌های مختلف مغلوب می‌نماید که جبران آن شکست بسا به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست

کوبه دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سراست و هر سری

از ثری بگذشته تا تحت الثری

۱- کافی و وسایل الشیعه، باب جهاد نفس.

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی الله خواهد شد و از سوی دیگر اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می‌نماید و هر چه بیشتر به تقاضای او توجه کند تقاضاهای خطرناک او بیشتر می‌شود.

النفس راغبة اذا رغبتها واذا ترد الى قليل يقنع

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان میدانهای نبرد که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی ضعیف، خوار و ذلیل می‌باشند.

مردی گمان مبر که به پنجه است و زور کتف

بأنفس اگر برائی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد

ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع گیری در

برابر آن را تشریح می‌کند این اشعار «بوصیری» در قصیده معروف به «بُرده» است.

النفس كالطفل ان تهمله شب على

حب الرضاع، وان تفظمه ينظم

كم حسنت لذة للمرء قاتله

من حيث لم يدر ان السم في الدسم

وخالف النفس والشيطان واعصمها

وان هما محضاك النصيح فاتهم^(۱)

در حدیث است:

«جَاهِدْ هَوَاكَ كَمَا تُجَاهِدُ عَدُوَّكَ»^(۲)

«با هوای نقست بچنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می کنی.»

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می شود که نفس به خودی خود مذمتی ندارد بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنانکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است در نهج البلاغه:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَطُولُ

الْأَمَلِ فَأَمَّا إِتِّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ

فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ»^(۳)

«همانا ترسناک ترین چیزی که من برای شما می ترسم، دو

چیز است: تبعیت هوئی و هوس، و طولانی کردن آرزوها؛ که

تبعیت هوا و نفس، از حق جلوگیری می کند، و طولانی کردن

آرزوها، آخرت را به باد فراموشی می سپارد.»

۱ - نفس مانند کودک است که اگر او را از شیر بازگیری، باز گرفته می شود.
چه بسا نیک جلوه می کند برای آدم لذتی که کشنده او است، از آن جهت که نمی داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیر خواهم نمایند، آنها را متهم بشمار.

۲ - کافی و وسایل، باب جهاد با نفس.

۳ - نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.

معنی دوم این است که گاهی نفس گفته می‌شود و از آن یکی از حالات و شؤون مختلف آن قصد می‌شود، مانند «نفس اماره» که صاحب خود را به بدی امر می‌کند. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^(۱)

«تبرئه نمی‌کنم نفس خود را به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امر کننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

که الف و لام در کلمه «النفس» اگر برای جنس یا استغراق باشد ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی اماره به سوء است. اما با توجه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است این احتمال مردود است.

چنانکه در حدیث است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»

«تعجب دارم از حال آنکه نجات یافت، چگونه نجات یافت».

فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبنی است که سیر عادی هر کسی به سوی هلاکت است. لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است. ولی

رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هر کسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است لذا اگر کسی نجات یافت جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمتهائی که در اختیار دارد و می تواند از همه در سیر الی الله تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هدایستهای فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

علیهذا ظاهر این است که الف و لام در کلمه «النفس» برای عهد است و مقصود همان نفس اماره است و مراد از نفس اماره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمت نفس رسیده است مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری هائی را پیشنهاد می نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعال تر شود.

مقامات چهارگانه ای که علمای اخلاق با استفاده از رهنمائیهای قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام طی آن مقامات را توصیه نموده اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات عبارتند از «محاسبه» و «مشارطه» و «معاتبه» و «معاقبه» چنانکه در احادیث نیز وارد شده است:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَزِنُوا قَبْلَ أَنْ

تُوزَنُوا وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرَضِ الْأَكْبَرِ»^(۱)

«محاسبه نمائید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز

قیامت قرار بگیرید؛ و بسنجید آن را پیش از آنکه سنجیده شوید
و برای حساب روز قیامت آماده گردید.

و در روایات است که شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد
و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد؛ نفس خود را مورد عتاب و
سرزنش قرار داد و گفت:

«مَا أُوتِيتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ»

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر

برای تو».

به او خطاب شد توبیخی که به نفس خود کردی از عبادت چهل
سالهات بهتر است.

و در «مشارطه» می توان نذر زجر از گناه را مثال آورد. چنانکه در
«معاقبه» نیز می توان به کفارات استشهاد نمود.

باری از نام های دیگری که نفس به مناسبت شوون و حالات دیگر
دارد، یکی «نفس لوّامه» و دیگری «نفس مطمئنه» است.

نفس لوّامه

«نفس لوّامه» عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که
از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات
اخروی از او فوت می شود ملامت می نماید.

و این از علائم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و
پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى ذَنْبٍ إِزْتَكَبَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ»^(۱)

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست.»

و اگر پشیمان شود لازم آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است که مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر او فرود آید، و منافق گناه را مثل مگسی می بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّمَا صَخْرَةٌ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ،

وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ كَذُّبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ»^(۲).

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید:

﴿لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است.»

به هر حال از روایات و آیات، مدح نفس لوّامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را که علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر است، غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

نفس مطمئنه:

«نفس مطمئنه»، نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد. چنانکه در صفت اهل تقوی،

۱- کافی و وسایل، باب توبه.

۲- مکارم الاخلاق چاپ قدیم، ص ۲۵۷، فصل ۵، وصیت پیغمبر ﷺ به اباذر.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا وَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ

كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»^(۱)

«پرهیزکاران، نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را

دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند

کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (که بر حسب بعضی

روایات «حارثة بن مالك انصاری» نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شؤون ممتاز نفس

است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از

شؤون آن رضا و تسلیم و توکل و تفویض است که شرح آن در اینجا

اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن صاحبش به خطاب:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعي إلى ربك راضيةً

مَرْضِيَّةً فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»^(۲)

«ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور

پروردگارت باز آی که تو خشنود (به نعمتهای ابدی او) و او

راضی از (اعمال نیک) تو است باز آی و در وصف بندگان خاص

من در آی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

۱- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۱۹۳.

۲- سورة فجر، آیه ۲۷-۳۰.

سرافراز می شود.

چنانکه در کافی است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ»

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود.»

فرمود: «لَا وَاللَّهِ» «نه به خدا سوگند»؛ به تحقیق وقتی که ملک الموت برای قبض روح او می آید، جزع و بی تابی می کند. ملک الموت به او می گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می گوید: نگاه کن، نگاه می کند انوار محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می بیند. ملک الموت به او می گوید: اینها هستند، رفقای تو در بهشت در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوش آیندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنانکه یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سید الشهداء حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا از آغاز تا پایان بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصائب جانکاه که شجاع ترین و دلاورترین افراد را سست می نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...» آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نامگذاری شده است و در روایت است:

«إِقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَتَوَافِكُمْ فَإِنَّهَا

سُورَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱)

«بخوانید سوره فجر را در فريضه‌ها و نافله‌هايتان زيرا آن، سوره

حسين عليه السلام است.»

و سومين معنای نفس، ذات شىء و خود شىء است مثل اينکه در قرآن مجيد مى فرمايد:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ
أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ (۲)

«ما آيات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان كاملاً

روشن مى گردانيم تا آشكار شود که آن حق است.»

و همچنين مى فرمايد:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (۳)

«آيا در خودتان به چشم بصيرت نمى نگريد.»

و مثل «نفسک» در همين دعا.

گفته نشود که اين معنی با اضافه آن به ضمير مخاطب يا مغايب يا ضمير نفس يا ظاهري که به معنی آنها باشد، منافات دارد.

زيرا علتش اين است که در اينجا فايده اضافه اين است که نفس مضاف اليه مقصود است و در واقع اين اضافه، تعيين کننده نفس مى شود و آن را از اطلاقى که دارد خارج مى نمايد و به اين اعتبار دوئيت بين مضاف و مضاف اليه حاصل است. مثل اينکه مى گوئيم خود شما، و شخص شما.

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال شيخ صدوق (ثواب قراءة السور).

۲- سورة فصلت، آية ۵۳.

۳- سورة ذاريات، آية ۲۱.

چهارمین معنای نفس، روح و جان است چنانکه در این آیه است:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ
فِي مَنَامِهَا﴾^(۱)

«خدا وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا

نرسیده در خواب روحش را می‌گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می‌گوید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ»

«قسم به خدائی که جانم در دست او است».

۴ - نبی و نبوت:

«راغب» می‌گوید: «نبوت» سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علت آنان در امر معاش و معاد است و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقلهای پاک به سوی آن آرام می‌گیرند نبی می‌گویند و صحیح است که فعیل به معنی فاعل باشد یعنی خبر دهنده، چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^(۲)

«(پیامبر گفت:) مرا خدای دانای آگاه (از همه اسرار عالم)

خبر داد».

۱ - سوره زمر، آیه ۴۲.

۲ - سوره تحریم، آیه ۳.

استفاده شود این است که خدا انبیاء را مبعوث فرمود، یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوت (هر چند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد بنابر این امکان دارد که به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوت نایل شده باشند مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد و در آنچه گفته شد فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از «نبا» باشد یا اینکه مشتق از «نبوت» به معنای بلندی رتبه و علو شأن باشد و بنابر تمام وجوهی که گفته شد و وجوه و احتمالات دیگر «خاتم النبیین» به معنای خاتم تمام انبیاء و رسل می باشد به خلاف «خاتم المرسلین» که صراحت «خاتم النبیین» را ندارد.

و ممکن است گفته شود بر حسب بعضی از وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا «خاتم النبیین» به صراحت دلالت بر پایان نبوت و رسالت دارد هر چند گفته شود که نبی بر کسی که به توسط خواب خبر از خدا می دهد نیز اطلاق می شود چون پر واضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می دهد اطلاق می شود بلکه مقصود این است که چنانکه اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسائط ممکن، از خدا خبر می دهد، صحیح است و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است بر کسی که فقط از خواب خبر می دهد نیز مجوز استعمال دارد و اگر در موردی استعمال شد که قرینه‌ای بر اراده خصوص این معنی بود مخالف لغت و اصطلاح نمی باشد.

۶- حجّت:

حجّت آن چیزی است که بر صحت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می‌شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجتهای خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا بندگان خود را به وسیله آن به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابر این، معجزات انبیاء همه حجّت است، کل عالم حجّت است، تمام آیات الهی و نعمتهای غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضاء و اجزای آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است همه حجّتند، جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گلها، درختان و برگها و شکوفه‌های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجتهای خدایند که اگر تمام درختها قلم باشند و هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجتهای حق تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد.

﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ

مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^(۱).

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

هر فرد از افراد انسان، خودش و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضاء ظاهر و باطنش و سلولها و گلبولهای سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجّت است. عمر و زندگی و

تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فراز و نشیب‌های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجتند که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجتها علیه او اقامه شده و او را محکوم می‌نمایند و راه عذر را بر او می‌بندند، قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و احکام و هدایت‌هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد، بزرگترین حجتهای الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوت انبیاء و امامت اوصیاء است که استمرار هدایت پیغمبران می‌باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می‌سازد و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می‌دهد و به وسیله آن خدا انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است. «نبوت» و «امامت» نیز ظهور اسم «الهادی»، و راهنمای عقل و میزان، و معیار و نگهبان اعتدال، و رساننده و مبین برنامه‌های الهی و نسخه‌های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوت انبیاء و امامت اوصیاء، به برنامه‌های سعادت روح و جسم، و دنیا و آخرت، و معارف یقینی هدایت می‌شود و از چشمه زلال علوم و آگاهیهای آن می‌نوشد.

اگر انبیاء نبودند و خدا آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی‌گرفت. فلاسفه و حکماء با آن همه فریاد و طمطراق، نتوانسته‌اند در مسائلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده

به یک زبان حرف بزنند و بطور قطع نظر بدهند، حتی بسایک فیلسوف در دوره زندگیش، در این مسائل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسائل آشکار می‌کند.

اما این انبیاء و اوصیاء بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین این مسائل را برای بشر بازگو کردند و تاریکیها و تحجیرها و ضلالت‌ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر بقدر این صنف بر بشریت حق ندارد. لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتم آنها، شخص مقدس خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و خلفاء و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند آن بزرگوار علیهم السلام می‌باشند.

و اگر چه آن طور که گفته شد حجتهای الهی بیشمار است و همه و هر چه هست حجتند اما ظهور حجیت این چهارده تن چنان است که همه حجج، تحت الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجیت و حجج گفته شود از آن این ذوات مقدسه فهمیده می‌شود.

و امروز حجت مطلق، ولی الله اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می‌باشد و چنان اسم حجیت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتابهای مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجیت یا «الامامه» نام نهاده‌اند مانند کتاب «الحججه» از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجل اقدم کلینی رحمته الله علیه بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (ح ۱۴۷) و کتابهای دیگر از سنی و شیعه استفاده می‌شود که زمین اگر بدون حجیت باقی بماند، حجتهای خدا و بیّنات او باطل می‌گردد. به این معنی که حجیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجیت، تمام می‌گردد و اگر امام

و حجت نباشد، احتجاج به حجتهای دیگر بر مردم موجب قطع عذر آنها نمی‌گردد و از معانی لطیف و امید بخش در این باب کلام حضرت مولی علیه السلام است که می‌فرماید:

«أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَنْكُمْ»^(۱)

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجت از

شمایم (و مدافع از شمایم به حجت)».

۷- ضلال و ضلالت:

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن، خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، «ضلالت» است و ضد آن «هدایت» می‌باشد و هر یک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اول؛ ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی، مثل معرفت خدا و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او - جلّت عظمته - و معرفت نبوت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حق در آنها ضلالت است. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^(۲)

«هر که به خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و رسولان و روز

قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و

سعادت) دور افتاده است».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

۲- سوره نساء، آیه ۱۳۶.

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنانکه می فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^(۱)

«هر که را خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و

منشرح گرداند.»

دوم: ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است. یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْتُمْ بِرَأَاهَا﴾^(۲)

«ظلمتها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون

آرد هیچ نتواند دید»

بنابراین «هدایت مطلق» بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ می باشند و پس از ایشان سایر انبیاء و اوصیاء و حجتهای الهی مظهر هدایت مطلق می باشند^(۳).

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۲- سوره نور، آیه ۴۰.

۳- ابن خالویه در کتاب «اعراب ثلثین» (سوره حمد، ص ۲۸، ط مصر) در تفسیر «اهدنا الصراط المستقیم» به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در «لِکُلِّ

و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند از مظاهر هدایتند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حد مؤثر است، آیا اصلاً در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است معنی آیاتی که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه هر کس را خدا بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را بخواهد گمراه می‌نماید چیست؟

مثال این آیات:



قَوْمِ هَادٍ» فرمود: «أَنَا هُوَ» یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» کاملاً متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم. انحصار به شخص خودشان نیست بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت، متصف باشد و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: «بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ» «یا علی به وسیله تو هدایت شدگان، هدایت می‌یابند». و مخفی نماند که روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام از طرق عامه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» ۱۹ روایت نقل کرده است و طبری در «تفسیر» و سیوطی در «الدرالمثور» و ابن مردودیه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امت پس از پیغمبر ﷺ به آن حضرت اختصاص دارد روایت کرده‌اند.

﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

«خدا ستمگران را گمراه می‌گرداند».

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۲)

«خدا هر کس را بخواهد، این چنین گمراه می‌کند».

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^(۳)

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریبند این چنین

گمراه می‌گرداند»؟.

جواب این است که بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده‌ای که خواست می‌پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود بر می‌گزیند. چنانکه در آیات متعدد ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است مثل:

﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^(۴)

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

﴿وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾^(۵)

«هر کس بر راه گمراهی رفت زیانش بر خود او است».

۱- سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۲- سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳- سوره مؤمن، آیه ۳۴.

۴- سوره طه، آیه ۸۵.

۵- سوره یونس، آیه ۱۰۸.

و مثل:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾^(۱)

«هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بکند به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است.»

و مثل:

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾^(۲)

«خدا کسی را که از راه او گمراه شده و آنکه هدایت یافته بهتر می داند.»

و مثل:

﴿وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^(۳)

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند.»

و اما آیاتی مثل «يُضِلُّ اللَّهُ» و «أَضَلَّهُ اللَّهُ» با توجه به آیات بسیار دیگر قرآن دلالت بر اضلال به معنی «اجبار بر عدول از حق و انحراف» ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهم جبر و سلب اختیار کرده اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنی ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید وجود ندارد. چنانکه در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست؛

۱- سوره احزاب، آیه ۳۶.
۲- سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۳- سوره مائده، آیه ۸۲

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^(۱)

«هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که می خواهد کافر شود».

و اما اضلالی که به خدا نسبت داده می شود، عبارت است از خذلان و واگذار شدن بنده به خود و قطع کمکهای غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد به مقتضی:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^(۲)

«آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هدایتهای الهی به او می رسد و به راههای او راهنمایی می گردد، ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی نیاز از خدا باشد عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می شود و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۳)

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی ایمان نخواهند آورد»

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و لذا پس از آنکه به خود وا گذاشته شد، به اختیار خود در تیه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و مجروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او است و عاقبتی

۱- سوره کهف، آیه ۲۹.

۲- سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳- سوره بقره، آیه ۶.

است که خود برای خود فراهم می‌نماید چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^(۱)

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می‌جویند و قلب او تاریک می‌شود و هر چه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی‌اعتنائی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک‌تر می‌گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می‌شود.

چنانکه هر چه اطاعت و فرمانبری و خود نبینی و خدا بینی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و به او تا حدی نزدیک می‌شوند که از همه سو او را فرا می‌گیرند و راه را بر شیاطین می‌بندند.

لذا در احادیث است که مؤمن وقتی به نماز می‌ایستد، ملائکه به او اقتدا می‌کنند. «الْمُؤْمِنُ وَحَدُّهُ جَمَاعَةٌ» بعکس، وقتی هم که بنده‌ای معصیت کند ملائکه از او دور می‌شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می‌گردد.

جواب دیگر این است که مسأله این اضلالات هم جزء مسائل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفصیل آن برای غیر آنانکه مؤید من عند

الله باشند، یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام فراهم نمی شود و شاید که از فروع «امر بین امرین» باشد و مسأله توفیقات و هدایت‌های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می شود نیز از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

آنچه که مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوت و فرستادن پیغمبران استفاده می شود این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیر مختار بودن او نافی تمام حکمت‌های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنابر این با قطع نظر از آیات دیگر و قرائن حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلم از کلامش مورد اتکاء است، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، باید با توجه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، ظهور آن را دریافت نمود و نمی توان یک جمله‌ای را گرفت و بدون توجه بر منطق گوینده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قرائنی که به آن اعتماد می کند آن را معنی نمود و علیهذا می گوئیم: هدایت و اضلال هر دو از جانب خدا است اما بر حسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، بطوری که با حکمت‌های دیگر باری تعالی منافی نباشد جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به این اشکال این است که اضلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می کنند. به عبارت دیگر ضلالت و هدایت هر دو موجود می شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می گردند و چون کل عالم مخلوق خدا است، اضلال و ارشادی که در عالم هست و بر اساس جریان اسباب و مسببات فراهم می شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می شود یعنی قاعده و قانون و سنت

الهی است که وقتی اسباب و علت ضلالت یا هدایت فراهم شد معلول آن که ضلالت یا هدایت است نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است هر چند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد. چون کل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکوئی را پیش گرفت به آن انس می یابد و بر هدایتش افزوده می شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد هر چه آن را ادامه داد ضلالتش افزون می گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می شود و اگر غیر از این باشد عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است انجام نمی گیرد. بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصلاً ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پر واضح است که به اعدام و شرور ایجاد تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می شود و به سلب این فیض ها و محرومیت از این رعایتها اضلال می گوئیم لذا می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^(۱)

«همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنانکه می فرماید:

﴿يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾^(۲)

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

۱- سوره منافقون، آیه ۶.

۲- سوره غافر، آیه ۷۴.

و ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾ (۱).

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیاء و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصور نیست.

و پاسخ پنجم این است که «اضلال» بر دو نوع است: یک نوع آن این است که «اضلال» سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند و آن را به صورت حق جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیاء خدا از آن منزّه می‌باشند. نوع دیگر این است که «ضلال» سبب اضلال گردد و آن به این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

دین:

«دین» در معانی متعدد گفته می‌شود مانند «جزاء»، «پاداش» و «طاعت»، چنانکه بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می‌شود، «دین» می‌گویند بلکه گاه بر مطلق اینگونه تعالیم اگر چه از جانب خدا نباشد دین اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید «دین» در این معانی آمده است، مثلاً به معنی «پاداش»

و «جزاء» در سوره فاتحه الكتاب می فرماید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۱)، مالک روز جزاء و در آیه پنجم سوره البینه در معنی طاعت می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^(۲)

«امر نشده‌اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را

برای او خالص کنند».

و همچنین آیه:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾^(۳)

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا

تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این

آیات آورده شده است

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۴)

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^(۵)

«هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته

نخواهد شد».

۱- سوره حمد، آیه ۳.

۲- سوره بینه، آیه ۵.

۳- سوره نساء، آیه ۱۲۵.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۵- سوره آل عمران، آیه ۸۵.

بنابر اینکه از «اسلام» در این دو آیه همان معنی علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیاء نازل شده است قصد شده باشد، چنانکه ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ
عَلَى الدِّينِ﴾^(۱)

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنی اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه‌های اعتقادی و عملی اگر چه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ﴾^(۲)

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا ﷺ به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می‌شود قصد شده است، این آیه از سوره شوری است.

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي
أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ
أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^(۳)

۱- سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره صف، آیه ۹.

۲- سوره کافرون، آیه ۶.

۳- سوره شوری، آیه ۱۳.

«خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید.»

تفسیر دعا

تفسیر دعاء:

خدایا خودت را به من بشناسان، که اگر خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نمی شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من شناسانی، حجّت را نمی شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان که اگر حجّت را به من شناسانی، از دینم گمراه می گردم.

و چون دعای شریف متضمن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می نمائیم.

جمله اوّل:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ نَبِيَّكَ»^(۱)

۱- اصول کافی کتاب الحجّة باب الغیبة، حدیث ۵.

شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاَهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ
الطَّعَامِ وَعَنَا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ»^(۱)

«هر کس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیادتیر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد.»

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هر چه معرفت کامل تر باشد این صفات نیز در انسان کامل تر می‌شود. محبت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی ترین مقامات است محصول معرفت است. زیرا انسان هر کس و هر چیزی را که دوست می‌دارد برای این است که او را به کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبارا برای جمال و زیبائیش، قادر و توانا را برای قدرت و توانائیش و رحیم

را برای رحمت و مهربانیش و خلاصه هر کس را که دوست می‌دارد برای این است که او را دارای وصفی از کمال می‌شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و بر حسب این فطرت وقتی معرفت به خدا پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هر چه را به او تعلق دارد از آن جهت که وابسته به او است، دوست می‌دارد و دعایش این دعا می‌شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ
يُوصِلُنِي إِلَى حُبِّكَ»

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست می‌دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می‌رساند.»

و در مناجاتش با خدا او را اینگونه توصیف می‌نماید:

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَعْيَانَ عَنِ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا
سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ»

«توئی آنکه بیگانگان را از دل‌های دوستانت می‌بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند.»

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد. چون اگر آثار آن نباشد از عدم اثر پی به عدم مؤثر می‌بریم و از جمله علائم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرائض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می‌شود. هر چند طریق معرفت صاحبان مراتب مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند از انبیاء تا افراد عادی چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ﴾^(۱)

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا

به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگر چه همه سالک این راه می‌باشند اما سلوک و وصولشان به مقصود بر حسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمانها و زمین، و طلوع و غروب کواکب استدلال بر وجود خدا نمود، دیگران هم استدلال می‌نمایند اما بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هر کسی ملتجی می‌شوند و در برابر هر کس تضرع و تذلل می‌نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که در هنگامی که توسط منجنیق او را به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت:

«أَلَيْكَ حَاجَةٌ»

«آیا حاجتی داری؟»

فرمود:

«أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا»

«به تو حاجتی ندارم.»

این اظهار بی‌نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجاء او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ما سوای خدا را به خدا نیازمند و مغلوب و مقهور او می‌دانست لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجه داشت که در این دعا چون مقام، مقام دعا و توجه به حق و مسئلت حاجت است، مسلم است که دعا کننده بی معرفت نیست. بنابر این مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقاء بر آن و در خواست توفیق در نگهداری آن است نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^(۱) فرموده‌اند: «أَيُّ ثَبَاتِنَا عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه‌ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقاء به مراتب بالاتر از آن را باید وجه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می‌شود این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند زیرا هر چند انسان به هر چه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می‌باشد چون همان شیء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه‌های دلائل بشمار او است او

آفریده است؛ و انسان، هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است مع ذلک مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می گردد و شخص عارف این نوع عرفان اشراقی را ذوق می نماید.

بنابر این، مقصود دعا کننده این نیست که معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلائل نشناخته‌ام، بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نوارنیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هر کس که آن را دارا شد سخت در نگهداری آن مراقبت می نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته‌ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان، و همه چیز و همه کس شناختیم‌ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلائل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی شد.

پس چنانکه صحیح است بگوئیم:

«عَرَفْتُ اللَّهَ بِالْأَشْيَاءِ»

«شناختم خدا را به اشیاء».

صحیح است که بگوئیم:

«بِاللَّهِ عَرَفْتُ الْأَشْيَاءَ»

«به خدا شناختم اشیاء را».

و این هم ممکن است معنایی از «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^(۱) باشد

زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا اشیاء را می‌شناسیم مثل اینکه در اول، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم - هر چند برخی به مبدأ سفر توجه ندارند - و سپس از خلق به سوی خالق سفر می‌نمائیم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف، خدا را اظهر اشیاء می‌داند بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می‌یابد و لذا در دعای عرفه است:

«كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ
أَيُّكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ
المُظْهِرَ لَكَ مَتَى غِيبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ
وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ
عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً وَخَسِرَتْ صَفْقَةٌ عَبْدٍ لَمْ
تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً» (۱)

«چگونه استدلال می‌شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سو تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده‌ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی.»

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حق حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلق، چه چیز از تو ظاهرتر می باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار توئی، باطن و پنهان هم توئی.

ظهور جمله اشياء به نور است

چگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابان

کند پیدا کسی اندر بیابان

بزم من از مؤثر پی به آثار

به ظاهر گر چه بر عکس است این کار

اگر برهان لیمی جلوه گر شد

نباید بهرا آنی خون جگر شد

تصور را در اینجا چون گذر نیست

بجز لفظ ائی و لیمی دیگر چیست (۱)

اگر گفته شود، با اینکه خدا اظهر اشياء است بلکه ظاهر حقیقی و

بالذات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از

فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی

است.

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجبتر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

بطور مثال گفته‌اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانائی رفتند و به او گفتند

همیشه می‌شنویم که به ما می‌گویند؛ حیات شما از آب است، آب را به ما

بنمایان. آن ماهی جواب داد شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا

من آب را به شما نشان دهم.

و جهت دیگر که اینگونه خفا و نهانی را موجب می‌شود این است که

هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می‌گردد. «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ

بِأَضْدَائِهَا» مثلاً روشنائی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و

صحت و تندرستی به بیماری، شناخته می‌شوند اما اگر چیزی را ضد

نباشد شناسائی او بر بسیاری پنهان می‌ماند و چون خدا را ضدی نیست

و هیچگاه جهان بی خدا نبوده و نخواهد بود لذا اثر فیض خدا در

پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می‌ماند و کمال ظهور

موجب خفا می‌گردد.

سالها دل طلب جام جسم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت الله که بطور فشرده بیان می شود این است که معرفت الله در مرتبه‌ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از سلب نعوت و صفاتی که ذاتی باری تعالی از آن منزّه است مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیوم و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر است که این صفات همه از صفات وجودی است و حق - عز اسمه - به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود. بلکه باید به صفات وجودی که حق به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً علم یکی از صفات خدا است که به آن اتصاف دارد و معنی علم او به اشیاء عدم جهل نیست یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی باشد، بلکه معنای تمام این صفات اتصاف ذات مقدس باری تعالی به آنها است و خلاصه آنکه صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حی است و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«وَكَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^(۱).

«کمال اخلاص برای خدا نفی صفات از او است» منافات ندارد زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می‌گردد مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند - سبحان - عین ذات او و ذات او صفات او و صفات او ذات او است نه اینکه ذات شی‌ای باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَٰلِكَ كَلِمَةً عُلُوًّا كَبِيرًا».

نتیجه:

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که درخواست و مسئلت معرفت از خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حق است که بیان مفاد:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾^(۱)

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی قلوب ما را به باطل منحرف نکن».

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^(۲)

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد».

به مؤمنین وعده داده است با مسئلت معرفت کامل تر و درجات

۱ - سوره آل عمران، آیه ۸

۲ - سوره ابراهیم، آیه ۳۳.

بالا تر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک و قوف شود پرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلیات^(۱) است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدس پیغمبر ﷺ و اهل بیت معصومین آن حضرت ﷺ حاصل می شود.

چنانکه از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^(۲)

«هر کس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند

چشمه های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می کند».

استفاده می شود اخلاص تا چهل روز موجب می شود که چشمه های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است ولی اگر کسی به آن موفق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

۱ - راغب می گوید: تجلی، گاه به ذات است مثل ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلِيهَا﴾ (سوره شمس، آیه ۳۲) و گاه به امر و فعل است مثل ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۴۰) بنابر این تجلی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود محال است اما به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود صحیح است.

۲ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

و مخفی نماند که معرفت الله با معرفت پیغمبر و ائمه - صلوات الله علیهم أجمعین - و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد و از سوی دیگر هر چه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می کند و در برابر مقام خلافت «الله» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه تر رفتار می نماید. لذا بطور قطع می توان گفت که چنانکه ولی الله اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی کرد.

آری علی در جنب رسول الله خود را فانی می دید و بی چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا می داد اجرا می کرد لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفهای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

اما دیگران بالخصوص آنها که پیراهن خلافت را به غیر حق در بر کردند در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خود سری اظهار می نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح خدیبیه و موارد دیگر مخالفت می کردند و خود رأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر اعظم خدا وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کرده و نسبت هذیان

گوئی به آن حضرت دادند.

به عکس در زندگی علی علیه السلام هر چه بررسی می‌نمائیم و هر چه مطالعه می‌کنیم غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوت محمدی، چیزی نمی‌بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم.

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در جنب وجود رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیاری از آن غفلت دارند این است که با اینکه وجود علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه‌های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی عالی‌ترین و کامل‌ترین مبادی و برنامه‌ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره‌ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاناتش در رشته‌های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته‌ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می‌شد. او سزاوار نمی‌دید و شاید دور از ادب می‌دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل‌تر است آنجا که او باشد باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید باید همه گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر ﷺ به علی فرمود: «شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت مرا مگر خدا و تو و شناخت تو را مگر خدا و من».

جمله دوم:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ».

بطور کلی شک نیست که معرفت نبوت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامه است، یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربانیت و رحمانیت و هادویت و فیاضیت و برای اتمام حجت بر بندگان و اینکه نقض غرض از آفرینش انسان که باید به مراتب بلند کمال علمی و عملی برسد پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجت باشد از جانب خدا به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدم می‌باشد چنانکه معرفت نبوت و رسالت خاصه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است، یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خلق عظیم حضرت خاتم الانبیاء ﷺ پیغمبر و رسول خدا است بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن

اولیای امور بعد از آن حضرت بی مفهوم و غیر قابل تصور است. با این همه، در این دعا مقصود از نبی در جمله اول و رسول در این جمله شخص حضرت رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، چنانکه مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیاء امام عصر - ارواحنا فداء - است.

و چنانکه در شرح جمله اول توضیح داده شد، دعا کننده به نبوت رسالت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت حجة ابن الحسن - عجل الله تعالی فرجه - معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسئلت ثبات و بقاء بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد خودش به مقتضای

«إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَانِ
يُصَرِّفُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»^(۱)

و «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» نسبت به مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است که کمترین مراتب آن این است که او را بین خالق و خلق، در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بدانند.

مراتب بعدی معرفت این است که آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیاء و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک تر از هر مخلوقی

۱ - مصابیح الانوار شبر، ج ۱، ص ۴۲۴، حدیث ۷۷.

خدا بداند بحدی که جبرئیل نیز در لیلۃ المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند گفت:

«لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَقَامَ»^(۱)

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدهش

و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت او را همین بیا اندر پیم

گفت رو رو که حریف تو نیم

باز گفتا کز پیم آی و مایست

گفت روزین پس مرا دستور نیست

گفت بیرون زین حد ای خوش فرمن

گر زخم پری بسوزد پر من

احمد ار بگشاید آن پر جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فَإِقَ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقِي وَفِي خُلُقِي

وَلَسْمُ يُدَانُوهُ فِي عِلْمِي وَلَا كَرَمِي

وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مَلْتَمِسٌ

غَرَفًا مِنَ الْيَمِّ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيمِ

دَعَّ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَىٰ فِي نَبِيِّهِمْ
وَاحْكَمَ بِمَا ثَبَّتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكَمَ
محمد کازل تا ابد هر چه هست
بسه آرایش نام او نقش بست
چراغی که انوار بپوش از او است
فروع همه آفرینش از او است

و بنا بر این عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام
حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت زیرا
جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او
خلافت می نماید باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش
دعوت و حرکت او باشد و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور
یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را
نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر ﷺ و تأمل و تفکر در حالات و
شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت
آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها
به سعادات دنیوی و اخروی و مادی و معنوی است، برای افزایش و
گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای
تکمیل و تقویت معرفت الله لازم و مطلبی است که سالک الی الله و
طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

جمله سوّم:

«اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
عَنْ دِينِي».

چنانکه قبلاً بیان شد «حجت»، بر دلیلی که به وسیله آن بر طرف
مقابل احتجاج می شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می شود.
چنانکه در تفسیر آیه شریفه:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^(۱)

روایت شده است که روز قیامت بنده‌ای آورده می شود و به او گفته
می شود:

«هَلَّا عَمِلْتَ»

«چرا عمل نکردی؟»

اگر بگویند نمی دانستم، به او گفته می شود:

«هَلَّا نَعَلَّمْتَ»

«چرا نیاموختی؟»

و این حجت بالغه است و همچنین به همه مخلوقات از موجودات
نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشمهای مسلح به
وسائلی مثل میکروسکپ و تلسکوپ دیده می شوند و موجودات
کوچک و بزرگی که با چشم دیده می شوند، حجت گفته می شود، چون
اولاً - به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود

هدف در خلقت این عالم استدلال می شود.

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ
وَلِلَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ
تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ سَائِرٌ

و ثانیاً - خدا بر هر کدام از بندگانش که بر حسب حکمت لازم باشد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می نماید و به وسیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می فرماید چنانکه در حدیث است:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»^(۱).

مع ذلك اطلاق حجت، مثل امام بطور مطلق بر ائمه معصومین علیهم السلام در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشعار شعرای شیعه بحدی شده است که وقتی بطور مطلق حجت و امام گفته می شود ائمه معصومین علیهم السلام از آن به ذهن متبادر می گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می شود. چنانکه در احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقه الاسلام کلینی رحمته الله بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است.

قال:

«مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ

۱ - صورت انسان، بزرگترین حجّت خدا بر خلقش می باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

وَالْحَرَامَ وَيَدْعُوا النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱)

زمین هیچگاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا
حجتی است که می‌شناسد حلال و حرام را و می‌خواند مردم را به
سوی راه خدا.

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ
إِمَامٍ عَادِلٍ»^(۲)

«به تحقیق که خدا جلیل‌تر و عظیم‌تر است از اینکه زمین را بدون
امام عادل بگذارد.»

و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى مَا خَلَقْتَ»^(۳)

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی‌گذاری زمینت را از حجتی از
طرف تو بر خلقت.»

و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْفَمَا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ
شَيْئاً رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمُّوا لَهُمْ»

«به تحقیق که زمین خالی نخواهد ماند مگر آنکه در آن امامی
باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را
برگرداند و اگر چیزی را کم کنند تمام کند از برای ایشان.»

۱- کافی، جلد اول، ص ۱۷۸، ح، م.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

دیگری خواهد بود. و از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست این فقره از دعای ۴۷ صحیفه سجادیه است.

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا
لِعِبَادِكَ وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ
وَالذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَّزْتَ
مَعْصِيَتَهُ وَأَمَرْتَ بِإِمْتِثَالِ أَوْامِرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَالْأُ
يَتَّقَدَّمُهُ مُتَّقَدِّمٌ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ
وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ».

یعنی: خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگان بر پا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حق و باطل و کاوش از حق به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و قرار دادی او را وسیله‌ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امتثال او امر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیش روی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متاخر و عقب مانده‌ای از او عقب نماند و متاخر نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می‌کند و هدایت می‌نماید چیزی بیفزاید یا

از آن چیزی کم کند) پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه ها به او ملتجی می شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و اقتداء به او بنماید نجات می دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است).

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد اگر مقصود از «دین» در کلمه «دینک» دعوتی باشد که تمام انبیاء به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود از دین، دین اسلام باشد چنانکه شاید ظاهر در همین باشد مقصود این است که در هر عصر و زمان دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می باشد.

و مخفی نماند که از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می شود، زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنت و دقایق مسائل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند الله مکشوف باشد پس باید در بین امت در هر عصر شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هر گونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنانکه احادیث متواتر مثل احادیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی

دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر از آن حضرت نقل می نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می نماید که اگر اهل بیت علیهم السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایتها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امت در مسائل اسلامی پیدا می شود، حجت خواهد بود؟

بطور مثال در تفسیر قرآن سؤال می کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاوَاتِ﴾ (۱)

«پیروی کردند آنچه را که شایطین می گفتند».

در سوره بقره بر حسب شمارش بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می شود یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد می توان اعتماد کرد.

و ناگفته نماند که یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه های شرع را قابل قبول و خردپسند می نماید همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الا هر عاقلی می داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و

توضیح آنها بطور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمت، موانع، درگیریها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگر چه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است، اما شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر آیه «اکمال دین» نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که کل آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقائق آنها ابلاغ شده باشد بلکه به این جهت که شخصی که به کل آنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است حاشا و کلاً، بلکه مقصود این است که تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنانکه هر نسلی باید آنچه را که از دین می داند به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید همانطور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیاء میسر نبود، همین طور ابلاغ کل احکام و تفصیلات و مسائلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنت به مرور زمان پیش می آید در همان عصر بعثت میسر نبود، لذا بر حسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیر و سرگردانی نجات بدهند. و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود لذا با ابلاغ

ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هر چه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امت رسانید - مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین - و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در مناسبات مقتضی و در موقع مراجعه امت و یا نیاز آنها، بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است؛ چنانکه یکی از معانی اینکه حجت خدایند، نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل، صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره‌ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان بطور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می‌نمائیم. این فقره دعای نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ
لِأَمْرِكَ وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظَةَ دِينِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي
أَرْضِكَ وَحُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ
وَالدَّنَسِ بِإِزَادَتِكَ وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ
إِلَى جَنَّتِكَ».

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه‌اش یکی از بهترین کتابهایی است که علمای اسلام تألیف کرده‌اند و سزاوار است

عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه پس از اینکه فرموده است: مراد از «اطائب» اهل بیت «اهل کساء و سایر ائمه معصومین» می باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه «اطایب» به «اهل بیت» علیهم السلام یا اضافه صفت به موصوف است یا بیانه است می فرماید:

امام علیه السلام در اینجا برای اطایب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان برایشان است. سپس این هفت صفت را برشمرده که ما نیز بطور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می نمائیم.

صفت اولی این است که: خدا ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و در هدایت خلق برگزید که برگشتش به این است که ریاست کامله عامه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز چون کلمه «امر» مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدائی و عملی که مشیت الله بر آن تعلق می گیرد برگزیده است، خواه امر دین باشد، یا دنیا.

دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن

را از ضایع شدن، و آله دگ به افکار باطل و از این هم شیطانی

چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

پنجم این است که: آنها را حجتهای خود بر بندگان قرار داده است، که این معنی در اینجا مورد استناد و استفاده ما است. در اینجا سید می فرماید:

حجت بر حسب لغت غلبه است و بطور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در برهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرعه اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

هفتم این است که: آنها را وسیله‌ای به سوی خود مقرر کرده است.

و هشتم این است که: آنها راه به سوی بهشت می باشند پس هر کس به راه آنها رفت نجات می یابد چنانکه مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد^(۱)

از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمه معصومین علیهم السلام بطور مطلق اطلاق حجت الله و امام، در احادیث شیوع دارد و در هنگامی که بدون قرینه گفته شوند ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت الیهی و خلیفة الیهی و ولایت

۱ - مخفی نماند که اگر چه در ابتداء، اوصاف را هفت تا فرموده است، اما در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است - قدس الله سره -

و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنانکه در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته‌ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده‌ای؟

پاسخ می دهد: بله. آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد که آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان میدهد و بشارت می دهد به آنچه که او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، هم چنانکه از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد^(۱).
و مؤید این روایت است، حدیثی که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند:

«لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا مِنْ كَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ»^(۲)

«احدی از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز

عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد شمه‌ای از شؤون و مقامات حجت‌های الهی یعنی ائمه معصومین علیهم السلام بطور فشرده و اشاره می‌باشد.

۱- ریاض السالکین، روضه ۴۲.

۲- ریاض السالکین، روضه ۴۲.

و اما مراد از کلمه «حجت» در این دعا شخص اقدس قطب زمان و ولی دوران حضرت امام دوازدهم حجه ابن الحسن العسکری - ارواح العالمین له الفداء - می باشد زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنانکه مکرر تذکر داده شد، دعاء کننده مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجت‌های خدا می باشد و در این دعای یا مسئلت معرفت کامل تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می کند. زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی مانند.

و آخرین نکته‌ای که در شرح دعای شریف به عرض می رسد، ارتباط ضلالت از دین ناشناختن حجت و امام است که با مطالبی که در ضمن شرح جمله‌های دیگر بیان شد کاملاً معلوم می شود که یکی از فوائد بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتدا قرار دهد و از تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند از دین گمراه می شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسک به امام علیه السلام خصیصه‌ای است که در حدیث «ثقلین» و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود به آن بر سایر امت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان و علوم

و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمائی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که، این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهلیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است دارند. و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند می توانید شمه‌ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمائید، مانند اینکه در خطبه ۲ می فرماید:

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمُ الْغَالِي وَبِهِمْ
يُلْحَقُ التَّالِي»

«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اساس دین و ستون یقین هستند به سوی ایشان بازگردانده می شود غالی (مفرط و از حد برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می شود تالی».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى
نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»^(۱)

«آگاه باشید که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید ستاره دیگری طلوع می کند».

و در خطبه دیگر می فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ
وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَنَابِيعُ الْحُكْمِ نَاصِرُنَا وَمُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ

الرَّحْمَةَ وَعَدُونَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ» (۱)

«ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است.»

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«به خدا سوگند به تحقیق تعلیم شدم تبلیغ رسالات و اتمام و عده‌ها و تمام را و نزد ما اهل بیت است درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شؤونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند).»

اینها بعضی از شؤونی است که به ائمه طاهرین علیهم‌السلام اختصاص دارد، سایر شؤون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتابهای اهل سنت و مؤلفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمه و بحار الانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است معلوم و شناخت می‌شود. والله ولی التوفیق.

بحث کلی پیرامون دعاء:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ

عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ﴾ (۲)

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

۲- سوره مؤمن، آیه ۶۰.

کنم، و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند بزودی
با خواری و ذلت وارد دوزخ شوند».

یکی از بخشهای مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را
دارد دعاء است.

«دعا» چنانکه بعضی از محققین فرموده‌اند: بر حسب لغت به معنی
«ندا» است و بر حسب عرف و اصطلاح توجه به سوی خدا و طلب
رحمت از او بطور فقر و مسکنت و خضوع است؛ و بر سپاس و ستایش
و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می‌شود، زیرا سپاس و ستایش
نیز نوعی درخواست و مسئلت عطا و موهبت است، چنانکه از یکی از
اهل ادب و نظر، از تفسیر این خبر که از رسول خدا روایت شده است
سؤال شد که فرمود:

«خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَدُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي وَهُوَ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يَخْيِي
وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۱)

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن
دعا لا اله الا الله تا آخر جمله‌هایی که نقل شد می‌باشد».

مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله اگر چه تهلیل و تسبیح
و تمجید و تقدیس ذات مقدس الوهیت است، اما درخواست و
مسئلتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول
اکرم ﷺ بر آن بر حسب این حدیث شریف، اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ داد: امیه بن صلت در مورد ابن جذعان می گوید: «اذا أثنی عليك المرء يوماً كفاه من تعرضه الثناء» «وقتی که مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنای او، او را از بیان حاجت کفایت می نماید». آیا ابن جذعان می داند که از ثناء و مدح او ثنا خوان و مداح چه می خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی داند که از ثنا و مدح و حمد و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟!، یعنی به طریق اولی، خدا به مقصود بنده اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعاء آگاه است.

نیاز به دعاء و توجه به عالم غیب و قدرت لا یزال و غیر مرئی و ماورای اسباب و مسببات ظاهری و مادی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسئلت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلم است که در استفاده از این میل فطری مثل سایر میل های فطری، چنانکه می توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائت شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد؛ همانطور که غریزه میل به غذا اگر بطور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی شود بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا، روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می سازد و شخص را در برابر فشارها و سختیهای روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می شود.

دعا، با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد، بلکه عین

تسلیم به حکم او و منبعث از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسببات ظاهری و غیر ظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و باکل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجاء قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعاء و توجه به خدا در هنگام ورود مصائب و نزول بلیات، از انسان بیشتر ظاهر می شود و بسا اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت خدا را به یاد آورند بلکه از اقرار به او خود داری می نمایند، ولی وقتی مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد رو به درگاه خدا می آورند.

چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأِجَانِيهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^(۱)

«ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هر گاه شر و بلائی به او روی آورد زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد.»

دعا، سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی ها و روبرو شدن با جهالتها و آزارهای قوم، دعا می کردند و خدا را می خواندند.

یکی از دعاهاى مشهور از رسول خدا ﷺ دعائى است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده اند.

اجمال این حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب، قریش بر رسول خدا ﷺ گستاخ^(۱) شدند و آن حضرت را

۱- ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود و تا او زنده بود از پیغمبر خدا حمایت می‌کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و بر خلاف آنچه که بعضی وانمود می‌کنند که اسلام افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، برای این افراد به حساب اسلام، کسی حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایدای پیغمبر ﷺ بود، ابوطالب بود و لذا بعد از وفات ابوطالب با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می‌شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش از آن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت‌هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند دست یازیدند حتی اینکه سفیهی از سفهای قریش خاک بر سر مبارک آن حضرت پاشید، ابن اسحاق می‌گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدس رسول خدا ﷺ ریخت، پیغمبر به خانه بازگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدس او می‌شست و می‌گریست، پیغمبر به او می‌فرمود: گریه مکن دخترکم، خدا از پدرت حمایت می‌کند، می‌فرمود: «مَا نَأَلْتُ مِنِّي قُرَيْشُ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ» «قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا ابوطالب در گذشت». (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶).

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی عليه السلام ترجیح می‌داد و در هنگامی که مسلمین در شعب ابی طالب محصور بودند، شبها خوابگاه پیغمبر را تغییر می‌داد و فرزند دلبندهش علی را به جای آن حضرت می‌خوابانید. این ابوطالب است که قصیده‌ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او، دارد که مثل ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود (ج ۳، ص ۵۷) می‌گوید: این قصیده‌ای است بزرگ که جداً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده (یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانائی گفتن آن را ندارد، این قصیده از «معلقات سبع» قوی‌تر و در ادای معنی بلیغ‌تر است.

این حقیر اضافه می‌نمایم که: پس از ابوطالب تا زماننا هذا نیز نظیر این قصیده گفته نشده است، بر هر کس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند، اگر هر چه مخفی

مورد اذیت‌هایی که در حیات ابوطالب سابقه نداشت قرار دادند لذا پیغمبر ﷺ از مکه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر ﷺ خدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و از ایمان و امید آن حضرت بود خواند:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي
عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعِفِينَ
وَأَنْتَ رَبِّي إِلَهِي مَنْ تَكَلَّمْتُ إِلَيْهِ بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلَيْ عَدُوِّ
مَلَكَتُهُ أَمْرِي إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي وَلَكِنْ
عَافِيَتُكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ
الظُّلُمَاتِ، وَصَلَحَ عَلَيْهَا أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ
بِي غَضَبَكَ أَوْ تَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى



بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاریهای این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بطل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف الله المسلول و خلیفه الله و ولیه علی ابن ابیطالب علیه السلام است؛ اما منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج‌تر از طاعات و عبادات تمام امت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سالهای سال بر سر منبری که با فداکاریهای او بر پا شده بود سب و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ» (۱)

«خدایا به سوی تو شکایت می‌نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره‌ام و آسان بودنم را بر مردم ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی به گی مرا و می‌گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی پس باک ندارم و لیکن عافیت تو وسعت دارنده‌تر است از برای من، پناه می‌برم به نور وجه تو که تاریکیها به نور آن روشنی یافت و بر آن امر دنیا و آخرت صالح گردید. از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمائی به سوی تو است عذر خواهی و توبه تا راضی شوی و حول و قوه‌ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیدالشهداء حسین علیه السلام روز عاشوراء را که در آن با کمال ثبات و استقامت بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگترین مصائب جانکاه و شدائدی که هر یک از آنها برای اینکه تهمتان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن و ادار سازد، استقبال کرد با دعا، افتتاح فرمود و بامداد آن روز خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَّتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ كَمْ مِنْهُمْ يَضْعِفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَحْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ عَنِّي

وَكشَفْتَهُ وَكَفَيْتَنِيهِ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ
حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»^(۱)

«خدایا، تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا، هم و اندوهی که دل از آن ضعیف می‌گردد و چاره در آن اندک می‌شود و دوست در آن شخص را و می‌گذارد و دشمن در آن شماتت می‌نماید که عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجه من از ما سوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی، پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که عین شعور و التفات و توجه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود، می‌باشد و این خود یکی از شریف‌ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی‌نیاز و توانا و دانای مطلق است بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي
عَلَّمْتَهُ وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ
وَأَنَا الْغَارُّ الَّذِي كَسَوْتَهُ وَأَنَا الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ»

«آقای من، من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی، و من

آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی، و من آن گمشده‌ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی، و من آن گرسنه‌ام که تو او را سیر گرداندی، و من آن برهنه‌ام که تو او را پوشاندی، و من آن فقیرم که تو او را بی‌نیاز کردی.»

که اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابو حمزه ثمالی، دعا‌های صحیفه‌های سجادیه؛ صحیفه اولی، صحیفه ثانیه و صحیفه ثالثه، صحیفه رابعه، و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتابهای دعا مثل مصباح المتعجد شیخ و مصباح کفعمی و کتابهای سید ابن طاووس و کتاب دعاء در کافی و بحار الانوار هر کدام نه فقط کتاب دعا است بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی‌توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاها است تشریح نمود و نمی‌توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند، دعا در همان خواستن حوائج شخصی دنیوی و مسئلت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می‌شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال چنانکه در داستان «استسقاء» سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از

استسقاء و اکتفابه دعای مور نقل شده است، این خواستها و مسئلتها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی از الطاف خود فرماید.

هر چه انسان بیندیشد و هر چه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی‌دارد.

با دعا و با بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می‌شود و خود را از ترس و بیم پاک می‌سازد و از آن پیروز و موفق بیرون می‌آید. دعا، بر صفحه ناامیدی‌ها خط بطلان می‌کشد و سستی‌ها و خستگی‌ها را زایل می‌سازد.

در فضیلت دعا همین بس که در حدیث است:

«الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ»^(۱)

«دعای مغز عبادت و پرستش خدا است.»

و یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضاء و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابر این بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می‌نماید و آنها را کنار نمی‌گذارد بلکه به دقت آنها را جمع آوری می‌کند، همه چیز را از خدا می‌خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می‌طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار

از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است.

اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد مثل پیکر بی مغز و بی مخ می باشد.

و محتمل است معنی این باشد که هر عبادتی بنمائید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسئلت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجاب و موانع آن و اوقات و حالات و فرصتهائی که در آن امید به استجاب دعا بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا افتتاح شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - فرستاده شود و دعاها و ماهها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوائج خاص و برنامه های دیگر آن دستور العمل های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتابهای حدیث و دعا مطالعه نمود، در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره ای که در ابتدای این بیان، به دعاء عالیة المضامین شد که شیخ اجل ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اول حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابو علی محمد بن همام املاً فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاووس - علیه الرحمه - در «جمال الاسبوع» بعد از ذکر دعاها و آورده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه مهمل گذاری خواندن این دعاء را پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند - جل جلاله - که مخصوص فرموده ما را به آن، پس اعتماد کن به آن؛ رساله را به این دعاء خاتمه می دهیم، امید آنکه مؤمنان

منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنه کار رو سیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ
أَعْرِفْ رَسُولَكَ.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ
أَعْرِفْ حُجَّتَكَ.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ
ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمِئْتَنِي مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تُزِعْ
قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي.

اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ
وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى
وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى
وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ... (۱)

فہرست

صفحہ	موضوع
۷	مقدمہ ناشر
۹	مقدمہ
۱۷	اعتبار سند دعاء
بخش اول: لغات دعاء	
۲۱	لغات دعاء
۲۱	۱ - اللہ
۲۹	۲ - عرفان و معرفت
۳۹	۳ - نفس
۴۶	نفس لوامہ
۴۷	نفس مطمئنہ
۵۱	۴ - نبی و نبوت
۵۲	۵ - رسول
۵۵	۶ - حجّت
۵۸	۷ - ضلال و ضلالت

۱۱۸ معرفت حجت خدا

۶۷ دین

بخش دوم: تفسیر دعاء

۷۳ تفسیر دعاء

۷۳ جمله اول

۷۴ شرح و تفسیر

۸۳ نتیجه

۸۷ جمله دوم

۹۱ جمله سوم

۱۰۱ نتیجه

۱۰۴ بحث کلی پیرامون دعاء

۱۱۷ فهرست